

که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایران است. و غیرت و ناموس و بلندهمتی و علوی طلبی تقاضا می کند که تعصب ما در حق هم جنسان و هم زبانان و هم وطنان باشد نه در حق بیگانگان و راهزنان و خونخوران. و ما را شایسته آن است که اسناد شرافت بر خاک وطن مینو نشان خود بدهیم نه بر خاک دوزخ صفت و ذات اللهب اجنبیان. نیاکان ما عدالت پیشه و فرشته کردار بودند. ما فرزندان ایشان نیز در این شیمه حمیده باید پیروان ایشان بشویم نه پیروان راهزنان و اهرمنان.^{۲۵}

در تفکر ملی میرزا فتحعلی عشق به ایران باستانی و بیزاری از تازی عنصری سخت قوی است. این حالت و وجهه نظر کلی اختصاص به او و برخی دیگر از نویسندگان ناسیونالیست ایران ندارد. سیر ناسیونالیسم در مغرب و مشرق نشان می دهد که همه جامعه هایی که گذشته درخشان یا حتی سابقه مدنی داشته باشند به بزرگداشت آن زیاد توجه یافتند. و از سوی دیگر از هر چه بیگانه بود بیزاری جستند خاصه اگر آن را عامل تنزل ملی خویش دانسته باشند. شیفتگی به گذشته تاریخی و نفرت از اجنبی پدیده اجتماعی پرپیچ و تاب است که در شناخت آن باید همه عوامل تاریخی و سیاسی و روانی را در نظر گرفت و گرنه از درک و تحلیل آن فرو می مانیم. توجه به تاریخ کهن از جهتی نشانه هشیاری تاریخی است. از جهت دیگر عامل تحکیم مبانی ملیت است. به علاوه همه ملل مشرق زمین که از دست مغرب شکست خوردند و به غرور و شخصیت آنان ضربه های مهلک وارد گشت. عشق به گذشته افتخارآمیز، داروی مسکن درد درماندگی حال آنان بود. دیگر اینکه چون به تعلیل تنزل تاریخی خود

پرداختند - استیلا و ایلغار اقوام اجنبی را علت یا یکی از علل آن یافتند. غرض اینکه در تحلیل فکر ضداجنبی به عنوان پدیده فرهنگی و اجتماعی - باید به همه آن عوامل که خیلی به اجمال اشاره رفت، توجه نماییم و حد تأثیر هر عاملی را به درستی بسنجیم. و گر نه اینکه برخی کسان چون صرفاً شیوه فکری میرزا فتحعلی و یا میرزا آقاخان کرمانی را نمی پسندند، از آنان بدشان می آید - نشانه فقر فکری خودشان است.

شیفتگی میرزا فتحعلی به ایران باستانی و انتقاد تند او از ایران اسلامی از لحاظ قیاس تاریخ سیاسی است که یکی عصر قدرت و عظمت بود، دیگری نمودار ضعف و نابسامانی مملکت. در عین اینکه عنصر تازی را تحقیر می کند، ایرانیان را مسئول شکست تاریخی خود می شناسد. و این واقع بینی تاریخی او را می رساند. نکته دیگر اینکه عصیان او علیه شریعت زاده تفکر عقلی اوست که مخالف همه ادیان است، و هم اینکه تعصب دینی را بزرگترین مانع ترقی اجتماع می شمارد. اما این معنی مهم است که هر چند به گذشته افسوس می خورد روی دلش به حال و آینده است؛ هدف فکری او بیدار کردن ایرانیان، به راه ترقی افتادن و رستاخیز ملی است. این ارزنده ترین جهات مثبت جوش و خروش ملی میرزا فتحعلی است.

از نظر تعقل تاریخی این انتقاد بر میرزا فتحعلی و پاره ای از همفکرانش وارد است که در تحلیل سیر تاریخ ایران اسلامی، به تأثیر اجتماعی و فکری هجوم ترکان و مغولان و ویرانگری آنان کمتر توجه دارند. اما زمینه نگارشهای میرزا فتحعلی عقیده او را بدست می دهد که ایلغار ترکان و مغولان را نیز از همان عوارض آشفتگی عمومی کشور و تبدل سلسله های پی در پی دوره اسلامی

می‌داند. ولی در نفرت میرزا فتحعلی از ترك و تاتار تردید نیست: جلال‌الدین میرزا از او خواسته بود در کتابخانه‌های قفقاز جست‌وجو کند شاید تصویر سلاطین ترك و مغول را که تا زمان صفویان در ایران حکومت کردند، بدست آورد. میرزا فتحعلی از پی‌جویی دریغ نداشت، اما نوشت: «به اعتقاد من این پادشاهان لیاقت هم ندارند که چهره ایشان در تالیف شما نگاشته آید» از آنکه همه «دیسپوت و شبیه حرامی‌باشیان بوده‌اند.»^{۲۶} در هر حال در سنجش دقیق تاریخ باید بگوییم روی کار آمدن دولتهای ترك نژاد که فرق نادانی و تعصب دینی بودند از مهمترین عوامل انحطاط فکری ایران گردید، همچنانکه استیلای ترکان بی‌دانش خونخوار بر آناتولی از بلاهای عظیم تاریخ مغرب، و عامل عمده بی‌خبری ایران و مشرق از ترقی دانش و مدنیت جدید بشمار می‌رود.

برگردیم به گفتار میرزا فتحعلی. مکتوب اول کمال‌الدوله آغاز می‌گردد با بیان حسرت‌زدگی بر ایران باستانی. زبده آن را می‌آوریم:

«ای کاش به ایران نیامدمی و احوال این ملت را ندیدمی، «جگرم کباب شد.» «ای ایران، کو آن شوکت و سعادت» باستانی به عهد پادشاهان بزرگ تو؟ «اگر چه آن گونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان و ینگگی دنیا به منزله شمعی است در مقابل آفتاب، لیکن نسبت به حالت حالیه ایران مانند نور است در مقابل ظلمت.» آن زمان که پادشاهان تو «به پیمان فرهنگ» عمل می‌کردند، مشرق و مغرب فرماتبردار آنان بود. و «نسبت به آن عصر که هنوز علوم و صنایع را

۲۶- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۲۰ مه ۱۸۲۱، نامه‌ها، ص ۲۲۱ و ۲۲۵. این مطلب را در یادداشت ضمیمه همان نامه تکرار کرده است.

ترقی زیاد نبود. . . قواعد سلطنت فرس بسیار زیاد بود، و برای هر امری قاعده‌ای مقرر داشتند. «در بارگاه سلطان همواره «ندیمان خردمند نیکو نهاد می‌بودند و همیشه پادشاه را به کارهای نیک رهنمونی می‌کردند.» و نیز دانشوران بودند که در امور دولت شاه را «مصلحت‌نما و رهنما» می‌شدند. شاهان بار عام می‌دادند و جمهور مردم اجازه حضور داشتند و درد خود را می‌گفتند؛ حکام قادر به کشتن احدی نبودند، و شاهان به قدر امکان از خونریزی پرهیز می‌جستند؛ در جنگها چون بردشمن پیروز می‌گشتند به «عامه سکنه و رعایا» ستم روا نمی‌داشتند؛ در شهرها وقایع نگاران و کارگذاران و کارآگاهان بودند که دربار را از احوال ملک و مردم آگاه می‌ساختند؛ مردم در آسایش روزگار می‌گذرانند و به هر دیار که می‌رفتند محترم بودند؛ در شهرها بیمارستانها بود که بی‌کسان را پرستاری می‌کردند و پرستاران زنان از نسوان بودند. با وجود آنکه نوشته‌های باستان از میان رفته، تواریخ یونانیان همه گواه بر آن معانی است. خلاصه «از نتایج احکام پیمان فرهنگت می‌بود که سلاطین فرس در عالم تامداری داشتند، و ملت فارس برگزیده ملل دنیا بود.»^{۲۷}

در تضاد دوران گذشته، به حال می‌نگرد:

«حیف به تو ای ایران. . . زمین تو خراب، و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان بی‌خبر، و از نعمت آزادی محروم، و پادشاه تو دیسپوت است. تأثیر ظلم دیسپوت، و زور فئاتیزم علما به ضعف و ناتوانی تو باعث

۲۷- مکتوبات کمال‌الدوله، از ورق ۱۲ تا ۲۱. اینجا وسعت خاک ایران را ذکر می‌کند که: از شمال جیحون و آزال و «باب‌الابواب دربنده قفقاز، از مشرق رود ستلج بین سند و هندوستان، از مغرب تا بسفور و ارمن زمین و شام و حلب همه این ممالک در زیر اقتدار سلاطین ایران می‌بود.»

شده، و جوهر قابلیت تو را زنگ آلود و به دنائت طبع و رذالت و ذلت و عبودیت و تملق و ریا و نفاق و مکر و خدعه و جبن و تقیه خوگر ساخته. و جمیع خصایص حسنه را از صداقت و عدالت و وفا و جوانمردی و شجاعت و علوی طلبی و بلند همتی و بی طمعی، از طبیعت تو سلب کرده، و طینت تو را با ضد این صفات معدوده، مخمر نموده. و یحتمل چندین صدسال خواهد گذشت که تو رونق نخواهی یافت و به آسایش و سعادت نخواهی رسید، و ملت تو با ملل سیویلیزه شده برابر نخواهد شد.^{۲۸}

او که متفکر هدف گرفته‌ای است جهت سخنش معطوف به دو معنی عمده است: بیدادگری دولت، و تعصب روحانیت. این دو عامل سبب ویرانی و ناتوانی کشور و انحطاط اخلاق ملت گشته. به عبارت دیگر استبداد سیاست و ظلمت روحانیت دست بهم داده در روان ناهشیار اجتماع نفوذ یافته، خوی و منش ایرانیان را به نهایت پستی رسانیده، فطرت آزادگی را از ایشان سلب کرده، به هر زبونی تن در می‌دهند. در غمگساری ملت گوید: از عوارض «کثرت ظلم و شدت فقر» است که ایرانیان در خاک همسایگان پراکنده‌اند و «به فعلگی و نوکری روزگار می‌گذرانند.» و از درماندگی دولت است که نزدیک به دو بیست هزار ایرانی اسیر ترکمانان وحشی گشته «کسی به داد ایشان نمی‌رسد و در خیال خلاصی ایشان نمی‌باشد.»^{۲۹}

آغاز تنزل سیاسی و معنوی ایران را غلبه تازیان می‌شناسد: «عربهای برهنه و گرسنه» تمدن ایران را ویران ساختند. و «سعادت اهل ایران را این راهزنان بر باد دادند»، مشتی «خیالات جفنگ و عقاید پوچ» به ارمغان

۲۸- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۲۲ - ۲۱.

۲۹- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۲۲ - ۲۱.

آوردند.^{۳۰} انحطاط اخلاقی و معنوی امروزه ما را «فردوسی علیه الرحمه هشتصدسال قبل از این... به الهام دانسته» بود.^{۳۱}

تیزبینی میرزا فتحعلی را از توجیهی که از کلام فردوسی می‌کند باید شناخت: گاه که فردوسی از سید المرسلین سخن می‌گوید «نامش را به طریق استهزا می‌برد و در يك جا با نام جن ذکر می‌کند. و اخبارش را از لغویات می‌شمارد.»^{۳۲} اما چون به زردشت می‌رسد «نامش را در کمال تعظیم و احترام می‌برد». او را مظهر «خرد» می‌شمارد و دینش را آیین «بهی» می‌خواند.^{۳۳} خلاصه اینکه «مدار عوام‌فریبی مؤسسان دین اسلام بر کذب خالص بود که آن را در صورت صدق جلوه می‌دادند.»^{۳۴} در تأیید عقیده فردوسی که عرب «برای نهب کردن و خوردن مال مردم، دین را وسیله کرده بود» شاهد معتمد نوشته ابن خلدون است که هنر تازیان را تنها یغماگری می‌داند.^{۳۵} در پاسخ کسانی که بگویند «تازیان را بالمره دشمن علوم و فنون نمی‌توان شمرد» - می‌نویسد: «اصل علوم از قدمای یونانیان و ویزانتیان و فارسیان و هندیان است نه

۳۰- مکتوبان کمال‌الدوله، ورق ۲۱ و ۲۷.

۳۱- اینجا بیستوسه بیت از فردوسی نقل کرده از جمله:

چو با تخت منبر برابر شود
زییمان بگردند و وز راستی
زیاید هم‌این از آن، آن‌ازین
بریزند خون از پی‌خواستہ
زبان کسان از پی سود خویش
چو بسیار ازین داستان بگذرد

۳۲- ملحقات، ص ۵۱۹. ابیاتی از شاهنامه آورده که چند بیت را نقل می‌کنیم:
ز جنی سخن گفت وز آدمی
ز توحید و قرآن و وعد و وعید
ز قطران و از آتش و زمهریر

۳۳- ملحقات، ص ۵۲۱ - ۵۲۰.

۳۴- ملحقات، ص ۱۵۹.

۳۵- چند قطعه از ابن خلدون را عنایتاً نقل کرده (ملحقات ۴۳۶-۴۳۵).

عربها. « و مسلمانان آن علوم را رواج و رونق دادند، بعد خودشان از آنها محروم گشتند، و مسیحیان باعث ترویج و تکمیل آن گشتند. ^{۳۶}»

تاریخ علم نظر میرزا فتحعلی را در منشأ علوم اسلامی تأیید می‌کند. و نیز درست است که نهضت عظیم علمی دوره اسلامی در درجه اول کار دانشوران ایرانی و اهل منطقه مدیترانه است. اما عرب مسلمان نیز از ملل متمدن صاحب فرهنگ، دانش آموخت و دانشمندانی از میان آن برخاستند. و این معنی هم راست است که تا ادوار جنگ صلیبی و برخورد مغرب و مشرق - اروپا غرق تاریکی و نادانی بود - و مسلمانان عامل انتقال دانش و فکر به مغرب‌زمین گشتند. اما در جامعه اسلامی روح علمی و پژوهش با استیلاي تعصب روحانی به انحطاط گرایید و بعد هم مرد.

باری «تازیان سباع‌خصلت و وحشی طبیعت... آثار پادشاهان فرشته‌کردار پارسیان را از دنیا نیست و نابود، و قوانین عدالت آیین ایشان را بالمره از روی زمین مفقود، و رسوم ذمیمه یعنی دیسپوتی را و دین خودشان را بر شبه دین یهود به عوض آنها در کشور ایران ثابت و برقرار کرده‌اند. معهدا ما گولان، این دشمنان نیاکان خودمان را، و این دشمنان علم و هنر را برخودمان اولیا می‌شماریم به آن آرزوی ابلهانه که خداوند عالم در آخرت به شفاعت این خونخواران به ما جنت خواهد داد، و آب سرد خواهد نوشانید. اگر در آخرت آب سرد هست، بهل؛ این خونخواران خودشان بنوشند که حسرت‌کش آن بودند. خداوند عالم درین دنیا خود ایشان را مستحق رحمت خود ندانسته مسکن ایشان را وادی دوزخ صفت و ذات اللهب

قرار داده، خوراک ایشان را از خنایس و عقارب کرده، يك جرعه آب سرد برایشان روا ندیده... افسوس از این نوع نادانی که ما داریم!»^{۲۷}

در اینکه چه از نظر فلسفه سیاست، و چه از لحاظ حکومت عادل (به همان مفهوم کلاسیک آن) تفاوت عظیم میان دولتهای ایران باستانی و ایران دوره اسلامی وجود دارد - تردید نباشد. و اینکه اصول استبداد و جبر دولت تقریباً در همه حکومتهای مختلف اسلامی شدت گرفت - و همه آن دولتها اساس کارشان را بر خونریزی و تاراج قرار دادند - انکارپذیر نیست. اما درست نیست که بگوییم تازیان قوانین پارسیان را «بالمرة از روی زمین» برانداختند. تصور عرب بیابانگرد از اصول سیاست صرفاً ابتدایی و عشیره‌ای بود. و حال آنکه ساختمان سیاسی دولت عباسیان (مانند همه دولتهای ترك نژاد که در نادانی و خونخواری و وحشیگری بئس‌البدل تازیان بودند) بر پایه قوانین و سنتهای سیاسی ایران نهاده شد. به علاوه آیین مملکتداری پارسی را در کتابهای دوره اسلامی می‌خوانیم و تأثیر مستقیم آن در اصول سیاست مدن اسلامی نیز مسلم است.

اما عقیده میرزا فتحعلی راست است که قدرت سیاسی ایران اسلامی هیچگاه به حد ادوار ایران باستانی نرسید. پیدایش سلسله‌های متعدد همزمان و پی‌درپی زودگذر، ظهور «ملوک طوایف» و خروج «صاحبان‌داعیه» از خصوصیات تاریخ ایران پس از اسلام است.^{۲۸} می‌نویسد: «ظهور این همه سلسله‌های سلاطین برای ملت چه فایده داشت؟ و ملت چرا باید این قدر ناتوان باشد که هر دو دام از گوشه و

۳۷ - ملحقات، ص ۱۶۲ - ۱۶۱.

۳۸ - مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۳۰.

کنار سربلند کرده، ملت ایران را دچار اینگونه بلیات نماید؟»^{۳۹} به حقیقت به همان اندازه که دوام و امتداد حکومتها موجب افزایش قدرت سیاسی ایران کهن گردید - عکس آن یعنی ناثباتی دولتها و عدم تمرکز قدرت را از عهده عوامل ضعف سیاسی مملکت به عصر اسلامی می دانیم.

در تحلیل عینی تاریخ به این معنی پی برده که به هر حال مسئولیت برافتادن دولت ساسانی برگردن خود ایرانیان بود - هر چند ظاهراً برنخورده که عنصر ایرانی خود در آن کار دخالت مستقیم داشته است.^{۴۰} به پیشوای زردشتیان می نویسد: «تقصیر در آباء و اجداد ماست که در اول کار تفاق را پیشه خودشان کرده، به سبب عدم اتفاق و یکدلی در رفع هجوم پیروان بیگانه عاجز شدند، و وطن مینو نشان ما را به ایشان تسلیم کردند، و دین و دولت خودشان را به آنان واگذار نمودند. و به واسطه کم همتی و عدم مال اندیشی هزار و دویست و نود سال اولاد و اخلاف خودشان را به مصائب و بلیات لاتحصی دچار ساختند.»^{۴۱}

اما مرثیه خوانی نمی کند. به آینده می نگرد و اصلاح

۳۹ - مکتوبات کمال الدوله، ورق ۳۲.

۴۰ - مسأله انقراض ساسانیان را از نظرگاه تفکر تاریخی جدید و به صورتی تازه ما عنوان کردیم. و نیز دخالت مستقیم خود ایرانیان را در آن قضیه به عنوان مسأله مشخص تاریخی مطرح نمودیم. (اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۱۷۶ - ۱۶۹). انصافاً در میان همه تاریخ نویسان ایران تنها میرزا آقاخان را یافتیم که در آن مبحث صاحب تعقل تاریخی است. نوشته های خاورشناسان را در انقراض ساسانی کامل و پرمایه نشناختیم، به علاوه به موضوع دخالت ایرانیان اصلاً پی نبرده اند. نویسندگان اخیر خودمان هیچ معنی تازه ای را کشف نکرده اند، و هر چه آوردند رونویسی گفته های فرنگیان است. و آخرین آن نوع کتابها (تاریخ ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرین کوب، ۱۳۴۳) مطلب با معنی تازه ای ندارد، از تعقل تاریخی یکسره خالی است، و از نظر فن تاریخ نگاری جدید، دست کم سیصدسال عقب افتاده است.

۴۱ - میرزا فتحعلی بهمانکچی، ژانویه ۱۸۷۶، نامه ها، ص ۳۳۶.

حال را می‌جوید: «آنچه شده است، گذشته است. بعد از این به رد مصایب آینده که نتیجه کردار و آیین این قوم است باید کوشید، و هموطنان خودمان را از بلیات آینده نجات باید داد.»^{۴۲} و نیز می‌آورد: «الان چیزی که مایه تسلی ما تواند شد این است که تکلیف خودمان را بفهمیم و بدانیم که ما ۱۲۸۵ سال در خطا بوده‌ایم... بعد از این... به طرف بازماندگان و یادگاران نیاکان خودمان عطف نظر بکنیم یعنی پادشاهان ما و اولیای دولت ایشان. و جمیع فرزندان ایران زمین به تعصب برادری و هموطنی... زردشتیان ایران را مانند اولاد خود بشمارند و در ترفیه حال ایشان بکوشند. و نگذارند که بعد از این کسی احدی را از ایشان به دین اسلام بیاورد... تا اینکه تخم این گروه فرشته خصال از ایران برکنده نشود.» همچنین باید «در طبایع خودمان تقلید به اخلاق حمیده» نیاکان و آزادگان نماییم.^{۴۳}

با وجود همه آن عواطف قلبی، خیال‌پرور نیست و جنبه عقلانی او حاکم است: «احیای پیمان فرهنگ و قوانین مهادیان و احیای دین زردشت و قوانین زردشتیان و احیای دولت کیانیان بعد از این در ایران از ممکنات نیست. چونکه دول و ادیان را اعمار هست، چنانکه اشخاص را. شما از بابت دین و دولت خودتان، عمر خودتان را به آخر رسانیده‌اید... در ایران اسلام پایدار و برقرار خواهد بود، چونکه عمر دین اسلام هنوز به آخر نرسیده است، اما نه بدان روش و حالت که سابق بود.» به هر حال شما پارسیان «از همه کس محترمتر و معززتر

۴۲- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۲۵ مه ۱۸۲۱، نامه‌ها، ص ۲۲۱.

۴۳- ملحقات، ص ۱۶۶ - ۱۶۵.

خواهید بود» و وطن شما همان «ایران مینو نشان است.»^{۴۴} باز در جهت مثبت اندیشه خود هشیاری ایرانیان را به گذشته خویش تأکید می‌کند. خطاب به مانکجی گوید: از شیخ مرتضای انصاری و امثال او انتظار نداشته باشید که «دادرس شما و هم‌کیشان شما» باشند.^{۴۵} خداوند به آنان «آن بصیرت را نداده است که بفهمند شما کیستید، و ایران چیست و چه بود و چگونه شده است، و ذلت شما و ویرانی ایران و ذلت ایرانیان از چه رهگذر است.» بلکه پس از سیزده قرن برعهده شاهزاده سترک جلال‌الدین میرزای قاجار و مؤلف کمال‌الدوله است که «اسرار حقیقت را که در این مدت تاریخ هجری در پرده خفا مستور مانده بود، به عرصه کشف در آورند و با تصنیفات خودشان، هموطنان خودشان را از حال شما و ایران خبردار کنند و ایشان را از خواب غفلت بیدار سازند، و از ظلمت جهالت به تورانیت معرفت برسانند.»^{۴۶}

ندایی که میرزا فتحعلی از گوشه قفقاز داد در دل مؤبدان پارسی در هند اثر کرد. پشوتن‌جی مترجم کتاب «دین‌کرد» و جاماسب‌جی مؤلف فرهنگ پهلوی از جانب «کل طایفه پارسیان» میرزا فتحعلی را درود گفتند. و آن مرد نیکو نهاد را «از باستان و راستان جهان یادگار» شمردند.^{۴۷}

۴۴- پیام میرزا فتحعلی به مانکجی در نامه‌ای که به جلال‌الدین میرزا فرستاده، ۲۰ مه ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۲۳.

۴۵- اشاره به نامه‌ای است که مانکجی به شیخ مرتضای انصاری نوشته، راجع به زردشتیان پرشسپایی کرده بود. اصل آن نامه را نداریم ولی میرزا فتحعلی می‌نویسد: متن آن سؤالات را با شیخ‌الاسلام قفقاز خواندیم و در باره آن «تعقل کردیم و جوابهای این شیخ را نیز دیدیم و افسوس خوردیم.» (نامه‌ها، ص ۲۲۱).

۴۶- نامه‌ها، ص ۲۲۲ - ۲۲۱.

۴۷- نامه‌های مانکجی و جاماسب‌جی به میرزا فتحعلی، نامه‌ها، ص ۴۰۲ و ۴۰۴.

وجه نظر ملی میرزا فتحعلی را در نامه‌هایی که به جلال‌الدین میرزا نوشته نیز می‌خوانیم. گرایش فکری آن دو، دوستی آنان را استوار گردانید. در ارزش نامه خسروان گوید: «به غیر از توصیف و تحسین حرفی ندارم، خصوصاً... ازین بابت شایسته تحسین است که نواب شما کلمات عربیه را از میان زبان فارسی بالکلیه برافکنده‌اید. کاش دیگران متابعت شما را کردند و زبان ما را که شیرین‌ترین زبانهای دنیاست، از اختلاط زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی. نواب اشرف شما زبان ما را از تسلط زبان عربی آزاد می‌فرمایید. من نیز درین تلاش هستم که به ملت خودمان از دست خط عربیها نجات دهم. کاش ثالثی پیدا شدی و ملت ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عربیها که... وطن ما را که گلستان روی زمین است خراب اندر خراب کردند، و ما را به این ذلت و سرافکندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودی - اما نه به رسم نبوت یا امامت که خلاف مشرب من است، بلکه به رسم حکمت و فیلسوفیت.»^{۴۸}

مطلب ارزنده دیگری که پیشنهاد کرده لزوم گرد آوردن اطلاعات تاریخی از آثار زردشتیان ایران و هند است: «کاش اگر ممکن شدی پاره‌ای اخبارات تاریخیه از کتب و تواریخ و تقریرات خودگبرهای یزد که بازماندگان نیاکان ماوند تحصیل کرده، آن را نیز داخل تصنیف خود نموده، نامه پنجمین نامیده باشید. ما با تفصیل نمی‌دانیم که از تسلط عربیها چه مصائب برسر این بیچارگان آمده است. اطلاعات ما در خصوص جهاننداری و قوانین سلاطین ایشان همه اجمالی است. اخبارات تاریخیه از کتب خود

۴۸ - میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۱۵ ژوئن ۱۸۲۰، نامه‌ها، ص

گبران برای خوانندگان غایت طرفگی و تازگی خواهد داشت... گروهی از این طایفه (گبران) از قراری که شنیده‌ام، در هندوستان می‌باشند و در زبان گجراتی کتب دارند. یحتمل است که کتب گبرهای یزد نیز در زبان و خط گجراتی باشد.»^{۴۹}

خطاب به جلال‌الدین میرزا می‌نویسد: «روزگار به سالهای فراوان مانند شما دانشمندی را با همت بلند و غیرت دلپسند به عرصه وجود نمی‌آورد، به ویژه در دودمان سلطنت.»^{۵۰} مطلب شنیدنی و بامعنی دیگر عواطف ایران دوستی شیخ‌الاسلام قفقاز است. می‌گوید: نامه دومین از نامه خسروان رسید «داستان زردشتیان را در یکجا با دوست جلیل‌الشان که ذکرش را در انجام مکتوب خواهم کرد، خواندیم و لذت بردیم. خصوصاً نقل رفتار طاهر با زردشتیان مطلوب من بود. از دانستن این گذارش الی غیرالنهاییه خرسند گشتم و آن را کماکان در یکی از تصنیفات خود در محلی که مناسبت زیاد داشت الحاق نمودم... در هیچ‌یک از تواریخ اسلامی به نظر من نرسیده بود... الان معلوم شد که این ظالمان (تازیان) کتب و نامه‌های پارسیان را نیز سوخته‌اند. چه مصایب و خرابی از این قوم به وطن ما رسیده است؛ مرد با بصیرت از تصور آنها به گریه می‌افتد... دوست جلیل‌الشان که در بالای مکتوب اشاره کردم عبارت از جناب شیخ‌الاسلام قفقاز آخوند ملا احمد حسین‌زاده است که از دانشمندی و همت و غیرت نواب اشرف شما وجد می‌کند و شما را مداح و ثناخوان است... مشرب فیلسوفیت و لیبرالیسم دارد... هر شب در یکجا مصاحبت داریم... شیخ‌الاسلام به

۴۹- همان ماخذ.

۵۰- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۲۰ مه ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۲۰.

نواب امجد شما غائبانه محبت می‌ورزد و عرض سلام می‌رساند. از بابت منصب خود مقید است و الا به مکتوب فرستان هم اقبال می‌کرد.^{۵۱} استنباط ما این است که شیخ الاسلام حتی در نگارش کتاب کمال الدوله و برخی انتقادهای بر شریعت، میرزا فتحعلی را یاری کرده است. چند نکته از نامه‌های جلال‌الدین میرزا می‌آوریم: «پر هم از ایران تا امید مباحثید... سپاس دارم یزدان پاک را که جوانها را می‌بینم که اندک‌اندک برخی از سخنان می‌گویند که من نشنیده‌ام، و سایه امیدواری می‌شود.»^{۵۲} یکی از نامه‌های میرزا فتحعلی را در دیباچه جلد دوم نامه خسروان چاپ کرد. و از برخی آثار او بیست نسخه تهیه نمود و «به دستگیری دوستان» به ولایات ایران فرستاد.^{۵۳} یکجا گوید: «چنین می‌دانستم که شماها که بیرون ازین کشور ویران هستید جانی بدر برده آسوده زندگی می‌کنید، و از کردارهای بد ما آگاهی ندارید و دلخوشید. اگر چه باز چنین است، دستی از دور بر آتش دارید... باز شما آزادی اینکه دل خود را خوش کرده نامه‌ای به این نیکویی می‌نگارید. دارید... من بیچاره هزار چیز در دل ناگفته دارم... در این دم هم کاری از دست من بر نمی‌آید جز اینکه زبان خودمان را شاید یادآوری مردمان نمایم.» و این پیام اوست به میرزا فتحعلی: «از مهربانی که در میان پیدا شده، امیدوارم که این رشته هرگز نگسلد و همیشه نوشته‌ها در میانه ما بگذرد. و این دوستی مایه کارهای بزرگ شود.»^{۵۴}

نگفته نگذاریم که جلال‌الدین میرزا یادداشت‌هایی

۵۱- همان مأخذ، ص ۲۲۵ و ۲۲۳ و ۲۲۴.

۵۲- جلال‌الدین میرزا به میرزا فتحعلی [۱۲۸۲]، نامه‌ها، ص ۳۷۷.

۵۳- همان مأخذ، ص ۳۷۸.

۵۴- همان مأخذ، ص ۳۷۶ - ۳۷۴.

برای تکمیل مکتوبات کمالالدوله فراهم آورد که برای میرزا فتحعلی بفرستد. با مرگ نابهنگام او به جوانی (در چهل و چهار سالگی) آن یادداشتها را مانکجی برای میرزا فتحعلی فرستاد. و نوشت: «کتاب کمالالدوله که نزد مرحوم شاهزاده بود حسبالخواهش سرکار بعضی چیزها مسوده کرده که برآن مزید نماید که زمانه امانش نداده. چون آن مسوده بدست مخلص آمده، نسخه برداشته روانه خدمت نمود که از آن زیادتیهها مستحضر گردند و در صورت لزوم برآن بیفزایند.»^{۵۵}

*

جنبه‌های مختلف تفکر ملی میرزا فتحعلی را شناختیم. همان انگیزه ملی بود که به دولت پیشنهاد فرستاد که علامت رسمی ایران را از آثار تاریخی ایران باستانی برگزینند و نشانه‌ای از دولت ملی صفویان برآن بیفزایند. تحت عنوان «قریتکا» نامه‌ای در ۱۲۸۳ خطاب به منشی «روزنامه ملت‌سنیه ایران»، برای علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم فرستاد. گفت: در آن روزنامه از جانب اعلیحضرت اعلام گشته که: «روزنامه ملتی بر سبیل آزادی نگارش یابد تا خاص و عام از فواید آن بهره یابند.» آن عبارت دلالت براین معنی دارد که «هرکس در خصوص فواید ملت ایران هر خیالی و فکری داشته باشد بدون واهمه بقلم تواند آورد.» با ذکر این مقدمه نکته جویی می‌کند: «شکل مسجد که تو در روزنامه خود علامت ملت ایران انگاشته‌ای، در نظر من نامناسب می‌نماید. به علت اینکه اگر از لفظ ملت مراد تو معنی اصطلاحی آنست، یعنی اگر قوم ایران را مراد می‌کنی، مسجد انحصار به

قوم ایران ندارد. بلکه جمیع فرق اسلام صاحب مسجدند. علامت قوم ایران قبل از اسلام آثار قدیمه فرس است از قبیل تخت جمشید و قلعه اصطخر و امثال آن. و بعد از اسلام یکی از مشهورترین آثار پادشاهان صفویه است که در ایران مذهب اثنی عشری را رواج داده اند، و طوایف مختلفه آن را در سلك ملت واحده منتظم داشته اند، و باعث سلطنت مستقلة جداگانه ایران شده اند. پس بر تو لازم است که به جهت اشعار ملت ایران علامتی پیدا کنی که از یک طرف دلالت بر دور سلاطین قدیمه فرس داشته باشند، و از طرف دیگر پادشاهان صفویه را بیاد آورد چون شکل تاج دوازده ترك قزلباشی از سقرلات سرخ.^{۵۶}

اینکه هیچ کدام از وزیران ایران چندان شريك عواطف ملی آن مرد فرزانه ملت پرست نبودند، و به سخنش عنایتی نکردند، بماند. آنچه مربوط به گفتار ما می شود درك تاریخی میرزا فتحعلی است از دولت صفویان که به زمان خود نماینده وحدت ملی ایران بود. به حقیقت صفویان نخستین دولت ملی را در دوره تاریخ جدید تأسیس کردند. و از آنجا که این معنی در ذهن برخی که با سیر دولتهای جدید ملی مغرب آشنایی درستی ندارند، خلط گردیده است توضیح خیلی کوتاهی می دهیم: تصور وحدت ملی و فکر ایجاد دولت ملی در مغرب در قرن پانزدهم پیدا شد، و اصطلاح «دولت ملی» نخستین بار در سده بعد داخل فرهنگ سیاسی گردید. نظام سیاسی تازه ای که در اروپا در قرن شانزدهم تکوین یافت و نمو کرد - به عنوانهای «دولت ملی»، «سلطنت ملی»، «دولت ملی سلطنتی» و «دولت واحد ملی» نامیده می شود. و دقیقاً اطلاق می گردید به حکومت متشکل هر قوم و ملتی که

حاکمیت واحد بدست آورده بود. در این نظام جدید قدرت شهریاران مطلق بود، منشأ حقوق الهی شاهان ساخته گردیده بود، و «اراده ملت» به عنوان منشأ قدرت دولت هیچ مفهوم متحقق نداشت. در قرن هفدهم بود که مفهوم اراده ملت از نظر فلسفه سیاسی جدید نیرو گرفت - و با نمو لیبرالیسم عنصر فکری تحولات و انقلابهای بزرگ قرن هجدهم و نوزدهم را ساخت. پس «دولت ملی» مفهوم تازه تری در فرهنگ سیاسی پیدا کرد. با این توضیح موجز روح مطلب دستگیر می شود که عنوان دولت ملی (با خصوصیاتش در مرحله نخستین آن) در قالب تاریخ زمان نه تنها عیناً بر دولت صفویان اطلاق می پذیرد، بلکه مفهوم آن در ایران صفوی کاملتر از آن است که در مورد دولتهای قرن شانزدهم اروپا بکار می رود. زیرا در مغرب زمین پیش از ظهور حکومتهای ملی، اصول فئودالیسم مطلقاً حاکم بود. و حال آنکه در ایران پیش از تشکیل دولت صفوی، تصور حاکمیت واحد سیاسی وجود داشت، و قسمت اعظم ایران را دولت واحدی اداره می کرد. صفویان آن وضع را تکمیل کردند و دولت واحد متمرکز ایرانی آوردند.^{۵۷}

این گفتار را با کلام میرزا فتحعلی تمام می کنیم: «من دشمن دین و دولت نیستم، من جان نثار و دوستدار ملت و دولتم.» منظورم «رفع جنهالت است و ارتفاع اعلام ترقی در علوم و فنون و سایر جهات از قبیل عدالت و رفاهیت و ثروت و آزادیت برای ملت و معموریت وطن.

۵۷- با آنچه گفتیم سخن یکی از نویسندگان (در مجله راهنمای کتاب، مرداد و شهریور ۱۳۴۸، ص ۲۶۶) مبتنی بر اینکه اطلاق عنوان «دولت ملی» بر دولت صفوی «خالی از مفهوم تاریخی است»، نامعتبر است. نخیر، کاملاً هم مفهوم مشخص درست تاریخی دارد. نکته اینجاست که در بکار بستن اصطلاحات غربی باید به معانی دقیق آنها توجه نماییم، و تحول تاریخی آن مفاهیم و اصطلاحات را در رابطه با زمان و مکان بسنجیم، و گرنه در درک تاریخی عاجز می مانیم.

و بالجمله احیای شأن و شوکت نیاکان خودمان که قبل از اسلام بوده‌اند... این کاغذ مرا که با خط خود نوشته‌ام پاره و تلف مکنید، در جمیع خودتان نگاه بدارید؛ بعد از وفات من در دست شما یادگار» بماند.^{۵۸}

۲. مشروطیت و حکومت قانون

پیش از آنکه به تحلیل و سنجش عقاید میرزا فتحعلی در مشروطیت و حکومت قانون بپردازیم، نخبه انتقاد او را بر نظام سیاسی ایران به آن روزگار می‌آوریم - انتقادی که ما را در شناخت وجهه نظر تفکر سیاسی نویسنده و قیاس تاریخی رهنماست.

لغت «دیسپوت» نخستین کلمه اروپایی است که ترجمه آن را جزو نوزده لفظ فرنگی در آغاز مکتوبات کمال الدوله، بدست می‌دهد: لفظ «دیسپوت» اطلاق می‌گردد به شهریاری که «در اعمال خود به هیچ قانون متمسک و مقید نبوده، و به مال و جان مردم بلاحد و انحصار تسلط داشته، و همیشه به هوای نفس خود رفتار بکند، و مردم در تحت سلطنت او عید دنی و رذیل بوده، از حقوق آزادی و بشریت بکلی محروم باشند.»^{۵۹}

در وصف سلطان قاجار گوید: «پادشاه تواز پروقری^{۶۰} دنیا غافل و بی‌خبر، در پایتخت خود نشسته چنان می‌داند که سلطنت عبارت است از پوشیدن البسه فاخره، و خوردن اغذیه لطیفه، و تسلط داشتن به مال و جان رعایا و زیردستان بیحد و انحصار، و رکوع و سجود کردن مردم به او، و ایستادن ایشان در فرمانبرداری او مثل عید رذیل.

۵۸- میرزا فتحعلی به‌علی‌خان مشیرالوزاره، کنسول ایران در تفلیس، ۲۲

سپتامبر ۱۸۷۰، نامه‌ها، ص ۱۷۹ - ۱۷۸.

۵۹- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۳.

و هرگز مقید نمی باشد که در ممالک خارجه به خلاف نیکنامی شهرت دارد، و اهالی هر مملکت بیگانه وقتی که نامش می شنود او را خوار می شمارد، و نسبت به رعایا و مأمورین او به حقارت نظر می کند... پادشاه غیرتمند و صاحب ناموس از چنین سلطنت عار باید داشت، و از چنین ریاست بیزار باید باشد.^{۶۱} جای دیگر دارد: او «به کدام خصلت شایسته اشتهار و بلندنامی» تواند بود؟ آن کس که «لهویات شکار» را بر مصالح ملک ترجیح دهد چه سزاوار لقب «جمجاه» است. بله، اگر مانند فردریک کبیر «وطن خود را در هر خصوص معمر و نظیر ممالک منظمه یوروپا» ساخته بود، در خور عنوان «جمجاه» می بود.^{۶۲}

x از شاه ایران بدتر شاهزادگان هستند. در ولایات از جانب «پادشاه دیسپوت شاهزادگان بی علم و بی خبر مقیم اند. و مردم نسبت به ایشان در کمال رذالت و عبودیت رفتار می کنند... دست بر سینه نهاده می ایستند، و منتظر می شوند که از دهان ایشان چه بیرون خواهد شد... اگر خود روز را گوید شب است، این مردم می گویند: بلی، اینک نمایان ماه و پروین.» بدبخت مردمی که «از تأثیر ظلم دیسپوت، و از نتایج عقاید پوچ مذهب هرگز قابلیت ادراک این معنی را ندارند که این وجودها در بشریت با ایشان مساوی، و از علم و فضل مثل ایشان محروم، و از جهت اخلاق نیز به مراتب از خود ایشان پستتر. پس چرا باید به اینگونه ترجیح مستحق گردند.» امرای مملکت نیز «در اخلاق ذمیه، و فسق و طمع کاری، و اخاذی و

۶۱- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۲۴ - ۲۳.

۶۲- ملحقات، ص ۴۴۹ - ۴۴۸.

تشخص فروشی ابلهانه به شاهزادگان» مانند.^{۶۳}
 آن بزرگان نه از جان و مال ما حمایت می‌کنند، نه
 مرز و بوم وطن ما را از شر دشمن حفاظت می‌کنند، نه
 فرزندان ما را از اسیری ترکمنان حراست می‌نمایند، نه
 به اطفال ذکور و اناث ما مریبی هستند، نه برای ما شفاخانه
 و مدرسه بنا کرده‌اند، نه به تجارت و کسب و کار ما رونق
 داده‌اند، و نه به واسطه آنان در دنیا احترامی داریم. «پس
 وجود آنان به چه چیز لازم است؟» برای این لازم است که
 دسترنج ما را از دستان بگیرند، به هوای نفس خویش
 انواع مصایب بر سر ما آورند، و خودشان نیز به نوبت
 گرفتار بلا شوند و به دست دیسپوت برافتند. و «از وجود
 دنی خودشان دنیا را پاک کنند.»^{۶۴}
 اما همان شهریاری که افراد ملتش «از شدت ظلم و
 جور و غایت فقر و فاقه، پراکنده آفاق شده‌اند» سجع
 مهرش این است:

تا که دست قدرت من خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

«نمی‌فهمد که در جمیع صفحات ملك خود به قدر ذره‌ای
 از معدلت علامتی و اثری ندارد، و از این سجع دروغ
 هیچ منفعل نمی‌گردد. و مانند طفلان و پیرزنان تا امروز
 باور می‌کند که کره زمین در پشت گاو، و گاو در پشت
 ماهی قرار گرفته است.» این سجع مهر ملوکانه را در
 دولتهای بیگانه ترجمه می‌کنند و بر «خفت عقل» ما
 پوزخند می‌زنند.^{۶۵}

رجال معتبر دولت نیز از آفات حکومت استبدادی

۶۳- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۵۶-۵۷ و ۶۰.

۶۴- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۵۹ - ۵۸.

۶۵- ملحقات، ص ۴۴۸ - ۴۴۷.

مصون نیستند. کیست که سرنوشت وزیرانی چون میرزا ابراهیم شیرازی و میرزا ابوالقاسم قایم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر را نداند؟^{۶۶} همه اینها از آثار دولت بی قانون است. الآن طرز سیاست متداول در میان وحشیان در ایران دیده می شود که هر عاقلی را غرق تحیر می کند. و در «فتنه بابیان» طرزهای شکنجه جدید اختراع فرمودند. «اگر امرای ایران از علم و قانون اداره و پولیتیک خبردار می بودند» می دانستند که مملکت را با قتل نفوس منتظم داشتن از اعظم قبایح است. زمامداران ما حتی «خود دیسپوت به تحصیل هیچ یک از علوم راغب نیستند. سلاطین دیسپوت نه خودشان علم اداره و پولیتیکه را تحصیل می کنند، و نه به وارثان خودشان در آن علوم تربیت می دهند. و چنین خیال می کنند که علم اداره.... اصلا به عمل سلطنت لزوم ندارد. و اگر هم لزوم داشته باشد، ایشان و وزرای ایشان این علوم را از جد فرنگی هم بهتر می دانند.»^{۶۷}

در سراسر دستگاه دیوان «یک کتاب قانون در دست نیست. و جزای هیچ گناه، و اجر هیچ ثواب معین نمی باشد به عقل هر کس هر چه می رسد، معمول می دارد.» نه در محاکم شرع دفتری هست، و نه در دیوانخانه های عرف ضبط و ربطی. خلاصه «نه قانون هست، نه نظامی، و نه اختیار معینی.»^{۶۸}

احوال عمومی مردم و کار و بار ملت بدتر از اوضاع دولت است: «به این طرف نگاه می کنی می بینی تجار بی مایه، به آن طرف نگاه می کنی می بینی که دهقان بی استطاعت.»^{۶۹}

۶۶- آثار، ج ۲، ص ۳۶۵.

۶۷- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۶۸ - ۶۴.

۶۸- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۴۴.

۶۹- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۴۱ - ۴۰.

سفیران و قنصلان نیز باید از گرمی بگیری بعیرند. اما ایشان «بحمدالله خر نیستند. مگر در ممالک خارجه تبعه ایران نیست؟ چرا ایشان را به اقسام بهانه لخت نکنند؟» مگر کلام حاجی بابا را در داستان موریر فخوانده اید؟^{۷۰}

امروز در دیگر ممالک راه آهن می سازند، اما در ایران ما راه سواره رو هم ناهموار است. «ملت و رئیس ملت هنوز درک نکرده اند که برای آبادی مملکت و رواج تجارت و آزادی ملت از فقر، تعمیر طرق از الزم و مسایل است. راهها خراب، قریه ها ویران، شهرها بی رونق، کوچه ها تنگ و بی اندام» است. قبرستانها را هم در وسط شهر ساخته اند که عابرین هرروز «در لسان عرب پنج شش کلمه به اسم فاتحه» نثار استخوان پوسیده مردگان نمایند.^{۷۱}

*

گرچه نوشته های سیاسی میرزا فتحعلی پراکنده اند - افکار و عقایدش را می توان در سیستم مضبوطی عرضه داشت زیرا اندیشه گری است هدف گرفته، جهت کلی تفکر او روشن، و از همه مهمتر برخلاف دیگر نویسندگان اجتماعی آن دوره، تقریباً هیچ تناقض گویی در آثارش راه ندارد.

اندیشه سیاسی میرزا فتحعلی بر پایه حقوق اجتماعی طبیعی بنا گردیده، حقوقی که بنیان فلسفه سیاسی جدید مغرب زمین را می سازد. شروع می کنیم با حقوق آزادی. می نویسد: هر فرد آدمی که قدم به عالم هستی نهاد «باید به حکم عقل سلیم از نعمت حریت کامله بهره مند شود. حریت کامله عبارت از دو قسم حریت امت: یکی حریت

۷۰- ملحقات، ص ۴۴۵.

۷۱- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۳۷.

روحانیه است، دیگری حریت جسمانیه. «اولی را به زبان فرانسوی «لیبرته مورال» گویند. و دومی را «لیبرته فیزیق» خوانند.

در توضیح آن گوید: حریت روحانی ما را «اولیای دین اسلام از دست ما گرفته، ما را در جمیع امورات روحانیه بالکلیه عبدالذیل و تابع امر و نهی خودشان کرده‌اند.» پس در ماده حریت روحانی «از نعمت آزادی محرومیم.» همچنین «حریت جسمانی» ما را فرمانروایان دیسپوتی از دست ما گرفته، و در این حیات دنیویه بالمره ما را محکوم فرمایشات خودشان کرده... بارکش انواع و اقسام تحمیلات و تکلیفات شاقه نموده‌اند. در این ماده هم ما عبدذلیل و بندگان بی اختیار ظالمان بوده از نعمت آزادی بی بهره‌ایم.» جمع حریت روحانی و جسمانی «حریت کامله» انسانی است. و هر کدام از آنها «فروعاً متنوعه دارد که در کتب مبسوطه فرنگستانیان مشروح است. و مساوات عبارت از وجود این دو ماده است.» اما مردم آسیا «حریت کامله را به یکبارگی گم کرده‌اند. و از لذت مساوات و از نعمت حقوق بشریت کلیتاً محرومند؛ و بر فهم این حرمان عاجزند.»^{۷۲}

۷۲- ملحقات، ص ۴۵۳ - ۴۵۲. آن قطعه را که میرزا فتحعلی بعدها جزو ملحقات بر متن کمال الدوله افزوده، در اصل ترجمه قسمتی از نطق «میرابو» در زمان انقلاب فرانسه است. میرزا فتحعلی آن را از متن روسی به فارسی برگردانده و برخی کلمات آن را عوض کرده که با نوشته خودش جور درآید. متن ترجمه آن قطعه که در مجموعه‌های مختلف آن زمان نقل شده، تصور گردیده که ترجمه ملک‌خان است. (محیط طباطبایی، مجموعه آثار میرزا ملک‌خان، ص ۱۸۱). علاوه بر شیوه نگارش آن که از میرزا فتحعلی است، عنوان آن مبنی بر مواعظ حکیم فرنگی میرابو «در اوایل ریولیوتسیا یعنی شورش و آشوب نخستین فرانسه»، دلیل بر این است که از روسی ترجمه شده است. اگر ملک ترجمه کرده بود لغت «رولوسیون» فرانسوی را بکار می‌برد نه لفظ «ریولیوتسیا» که روسی است. و ملک زبان روسی نمی‌دانست. عین این قضیه در مورد ترجمه میرزا فتحعلی از قطعه‌ای از کتاب «خان استوارت میل» در «تفہیم حریت» اتفاق افتاده که تا به حال خیال می‌کردیم از ملک‌خان است. (آثار میرزا فتحعلی، ج ۲، ص ۴۰۳ - ۴۰۰).

از عمده حقوق آزادی، آزادی فکر و بیان است. در این باره به نوشته «حکیم انگلیسی جان ایستوارت»^{۷۳} در «تفهیم حریت»^{۷۴} استناد جسته و به شیوه خود پرورانده است: انسان در عالم حیوانی نوعی است که «باید متصل طالب ترقی باشد. و ترقی بدون آزادی خیالات امکان پذیر نیست.» حاصل ترقی را در روزگار ما «سیویلیزاسیون» گویند. و آن «لفظ عمومی است که در ضمن آن جمیع صنایع و فنون و اقتدار دولتی و آسایش ملتی... از انواع و اقسام شروط مدنیّت مندرج و مفهوم است.» این ترقی در صورتی امکان پذیر است که «افراد جماعات در خیالات خودشان مقید نباشند. بلکه هر فرد هر چه بخواهد بگوید، و هر چه بتواند بکند.» هرگاه گفتار و کردار او در نظر دیگر افراد مقبول افتد «بعد از تصور آن را تصدیق خواهند کرد و از آن بهره‌ور خواهند شد. و هرگاه مقبول نیفتد عدم صلاحیت آن را فرد دیگر خیال خواهد کرد، و بیان خواهد داشت.»^{۷۵}

این رسم را «کریستکا» گویند و شرط آن «آزادی خیال» است. «عاقبت رفته رفته از تصادم اقوال و آرای مختلفه، حق در مرکز خود قرار خواهد گرفت.» هرگاه اجتماعات بشری «به افراد خودشان در خیالات آزادی نبخشند، و ایشان را مجبور سازند که هر چه از آباء و اجداد و اولیای دین مقرر است، به آن اکتفا کنند... و عقل خودشان را در امور مدنیّت کارگر نسازند، افراد آنها... شبیه اسبهای آسیابند که هر روز در دایره معینه گردش می نمایند، و در وقت خود جو و گاه می خورند، و آب

73- J. S. Mill

۷۴- مقصود کتاب استورات میل «در آزادی» است.

۷۵- ملحقات، ص ۴۵۵.

می نوشتند، و می خوابند، و بیدار می شوند و همان گردش دیروزی را تکرار می کنند الی انقراض عالم... اگر هزاران سال بدین منوال بگذرد باز تفاوت میان حالت نخستین و حالت آخرین این بیچارگان ظاهر نخواهد شد. بلکه می توان گفت که ایشان همیشه رو به تنزل هستند، به علت اینکه ترقی نوع انسان به عقل است، و برای عقل این بیچارگان راه جولان بسته شده است.»^{۷۶} بالاخره ترقی مغرب در علم و مدنیت در سایه آزادی خیال صورت گرفت. اما ما «از زمان هجرت تا امروز رنج و غصه کشیده، در حسرت آزادی خیال روزگار بسر بردیم.»^{۷۷}

آن معانی اندیشیده را در دورانی نگاشت که نه در ایران بلکه در روسیه هم خبری از آزادی اندیشه و بیان نبود؛ دوره نفرت زای تفتیش عقاید بود. نکوهش میرزا فتحعلی از این وضع عمومی نه تنها به ایران بلکه به استبداد تزاران روس باز می گشت. پس شگفت نیست که به مستشارالدوله نوشته باشد که: ناشر فرنگی رساله کمال الدوله باید نسخه های آن را به کشورهای مختلف بفرستد «به غیر از خاک روسیه که به اینجا باید هرگز فرستاده نشود.»^{۷۸} به همین جهات بود که میرزا فتحعلی در بستر مرگ بود که مأموران مخفی روس به سرای او فرود آمدند تا نوشته هایش را ضبط کنند. اما او آنها را در جای دیگر پنهان کرده بود.^{۷۹}

از مترقی ترین افکار میرزا فتحعلی آزادی زن، و الغای تعدد زوجات، و ایجاد مساوات کامل زن و مرد در همه حقوق اجتماعی است. از این نظر نیز پیشرو

۷۶- ملحقات، ص ۴۰۳ - ۴۰۰.

۷۷- میرزا فتحعلی به میرزا یوسف خان، ۳ سپتامبر ۱۸۶۸، نامه ها، ص ۱۲۲.

۷۸- شرط نامه چاپ مکتوبات کمال الدوله، نامه ها، ص ۹۲.

۷۹- نگاه کنید به بخش نخستین، ص ۲۸.

اندیشه‌گران دنیای اسلامی بشمار می‌رود.^{۸۰} موضوع دیگری که شایان توجه می‌باشد طرح مسئله «مساوات مالیه» است. چنین عنوان می‌کند: همه مطالب مکتوبات کمال الدوله را «بر مسئله مساوات حقوقیه که حقیقتش فیما بین حکما مجمع علیه است در کمال سهولت تطبیق می‌توان کرد. اما تطبیق آنها بر مسئله مساوات مالیه که حقیقتش فیما بین حکما هنوز مختلف فیه است، هرگز ممکن نیست.» به دنبال آن توضیح می‌دهد: «فهم و ادراک مسئله مساوات مالیه برای ما معاصرین به غایت دشوار است. اگر چه بعضی از حکمای فرنگستان مساوات مالیه را نیز بر طبق پاره‌ای دلایل بعد از چند قرن ممکن الوقوع می‌پندارند، لکن دیگران نیز از حکما به رد اقوال ایشان دلایل می‌شمارند. و علی‌الظاهر متبادر به ذهن این است که مساوات مالیه درین دنیا، با وجود همین اوضاع و تراکیب ملل و با وجود همین اخلاق و طبایع مردم که مشاهده می‌شود، امکان پذیر نیست. مگر اینکه این دنیا تغییر دیگر بیابد، و بنی‌آدم خلقت و طبیعت دیگر پیدا کند.»^{۸۱}

اندیشه‌اش را در آن بیان کوتاه و پیچیده به‌اشاره ادا کرده است. اما برمی‌آید که با فلسفه سوسیالیسم علمی آشنایی دارد. گرچه تحقق مساوات مالی را با این «اوضاع و تراکیب ملل» به ظاهر ممکن نمی‌شمارد. آن فرض را بکلی طرد نمی‌کند بلکه با تغییر اوضاع زمانه عملی می‌داند. البته نظرش صرفاً علمی و مادی است و ژرف‌نگری میرزا فتحعلی را می‌رساند. تا اندازه‌ای که می‌دانیم انعکاس آن فکر در نوشته‌های اخیر ما نخستین بار از

۸۰- نگاه کنید به بخش پنجم، ص ۲۲۵-۲۲۳.

۸۱- ملحقات، ص ۴۳۲-۴۳۱.

اوست.

دانستیم که معتقد به حقوق آزادی و مساوات است، و منشأ آن را حقوق طبیعی آدمی می‌داند. (فقط در قضیه مساوات مالی عقیده‌اش را آشکارا نگفته). بر آن اصول تغییر سلطنت مطلقه استبدادی را به «سلطنت معتدله» یا «سلطنت قونسی توتسی» و یا به تلفظ دیگر آن «کونستسیون» لازم شمرده است. هر سه اصطلاح را به معنی نظام مشروطیت بکار برده است. و چنانکه خواهد آمد تصور او از نظام مشروطیت حکومتی است که بر پایه قانون اساسی عرفی موضوعه عقلی انسانی بنا شده باشد، یعنی شریعت مطلقاً در آن راه نداشته باشد. از این نظر میرزا فتحعلی مترقی‌ترین نویسندگان سیاسی هم‌زمان خود در ایران و عثمانی و مصر است.

می‌نویسد: «امروز در اغلب اقالیم کره زمین اختیار سلطنت دیسپوتیه یا بالکلیه موقوف شده است، یا کم و بیش نقصان پذیرفته است.»^{۸۲} و به حقیقت در اکثر کشورهای متمدن اروپا «اداره و سلطنت قونسی توتسی» تأسیس یافته.^{۸۳} این تحول حاصل فکر حکما و همت مردم وطن پرست است. عقیده‌اش را از تعریفی که از دو لغت «پنزور» (پانسور)^{۸۴} و «روولسیون» نموده، بدست می‌دهیم: «پنزور عبارت از فیلسوف و یا حکیم فیلسوف مانند و کثیرالفکر و صاحب خیال» که به اقتضای «عقل» در فن «پولیتیک» تصنیفات بنویسد. او وجودی است شایسته تعظیم که «در ارادت خیر و شر ابنای جنس خود با هیچگونه ملامت و عداوت تقاعد نوزد، و در افشای

۸۲- ملحقات، ص ۱۶۸.

۸۳- نامه‌ها، ص ۲۱۷.

خیالات حکیمانه خود از هیچ گونه واهمه احتراز نکنند... و جودی باشد ذو فضل.»^{۸۵} از آن رده مردان بزرگوار روسو، مونتسکیو، ولتر، میرابو و فنلون را نام برده است.^{۸۶} اما «روولسیون عبارت از چنان حالتی است که مردم از رفتار پادشاه دیسپوت و ظالم به ستوه آمده و به شورش اتفاق کرده، او را دفع نموده، به جهت آسایش و سعادت خود قانون وضع کنند... و برای خود برحسب تجویز فیلسوفان موافق عقل آیین تازه‌ای برگزینند.»^{۸۷}

از آن عبارت چند نکته مسلم می‌گردد: نظرگاهش انقلاب بزرگت فرانسه است؛ صرفاً معتقد به قانون موضوعه و سیاست عقلی است؛ و تنها فلاسفه عصر روشنایی را در ذهن دارد. اصطلاح «حکیم فیلسوف مانند» را نیز دقیقاً در مورد خاص گروه «فلاسفه» عصر عقل بکار برده است. باز می‌آورد: تأسیس «سلطنت قونسی توتسی... نتیجه همین افکار حکماست. از این مطلب بر ارباب شعور و ذهن سلیم واضح و آشکار می‌شود که مواعظ و نصایح امر بی‌معنی است و در امزجه و طبایع بشریه اصلاً تأثیر ندارد.»^{۸۸} نتیجه دیگری که از سخن میرزا فتحعلی می‌گیریم اینکه نه در پی شهریار عادل (به مفهوم کلاسیک آن) می‌گردد - و نه فلسفه حکومت خود را بر پایه آثار سیاست مدن پیشینیان چون نصیحت الملوك و سیاست‌نامه و اخلاق ناصری و مانندشان، بنا می‌کند. عقاید سیاسی او صرفاً پرداخته اصول حکومت جدید غربی و حاکمیت حقوق اساسی فرداست؛ و منشأ قدرت دولت را در اراده ملت می‌شناسد.

۸۵- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۰ - ۹.

۸۶- نامه‌ها، ص ۲۱۷، و آثار، ج ۲، ص ۳۴۹.

۸۷- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۶ - ۵.

۸۸- نامه‌ها، ص ۲۱۷.

اما در تحلیل تفکر سیاسی میرزا فتحعلی باید دانست که او با دو جریان فکری برخورد داشت، دو جریانی که از هم متمایز بودند ولی متناقض نبودند: یکی اینکه شهریار، خود موجد اصلاحات اجتماعی و سیاسی گردد. و دیگر اینکه ملت برخیزد، قدرت دولت را بدست گیرد و مؤسس اصلاحات بشود. نمونه نوع اول را در شخصیت‌های فردریک بزرگ و پتر می‌یابیم و همچنین فردریک هفتم پادشاه دانمارک که قانون اساسی گزارد و قدرت مطلقه را از سلطنت سلب کرد. (بعدها در ژاپن نیز همین حالت تحقق یافت). نمونه نوع دوم در جنبش‌های ملی اروپا از انقلاب فرانسه به بعد منعکس است. میرزا فتحعلی به هر دو جنبه توجه دارد، اما نظر اصلی او در جهت رستاخیز ملت است. و نکته عمده اینکه وجهه نظرش در هر دو حالت رادیکال است:

در جهت اول به وزیر علوم می‌نویسد: «سلاطین سلف ما به غیر از اینکه خورده‌اند، نوشیده‌اند، پوشیده‌اند و گذشته‌اند - چیزی نکرده‌اند. یعنی غرض ایشان از سلطنت به غیر از حظ نفسی چیز دیگر نبوده است. پس چرا سلاطین آینده تقلید گذشتگان بکنند؟ چرا در مملکتداری و ملت‌پروری تقلید پتر کبیر و فردریخ کبیر ننمایند که در ایام حیات محبوب کل ملت، و بعد از رحلت ممدوح کل تواریخ و ملل بوده باشند؟ بسالتر از این لذت روحانی در ایام حیات چند روزه چه چیز تواند بود؟»^{۸۹} و نیز اینکه گوید: شهریار باید «به مسلك پروقره» پیوندد و «ملت را به واسطه تربیتش و اهتمام در حسن حال و حسن اوضاعش به خود مرید» گرداند.^{۹۰}

۸۹- میرزا فتحعلی به اعتضاد السلطنه، سپتامبر ۱۸۶۸، نامه‌ها، ص ۹۵.

۹۰- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۷۰ و ۷۲.

همان معنی را در ذهن دارد. نکته قابل دقت این است که در داستان «ستارگان فریب خورده» نیز تصور پادشاه اصلاحگر و تجددخواه را در سیمای یوسف شاه پرورانده: یوسف شاه در مملکتداری آیین نو نهاد، قوانین جدید گزارد، «مجلس مشورتی» از اهل دانش و خرد برپا کرد، اداره کشور را به مردم کاردان و استوار سپرد و در منشور سلطنت فرمود: «حالت حکام ولایات ما بسیار شبیه است به زالوهائی که خونی مکیده و گنده و کلفت شده باشند. صاحب زالو آنها گرفته فشاری بدهد که همه آن خونها را قی کنند، بعضی به همین جهت بمیرند و بعضی به ضعف و نقاهت بسر برند.» به روزگار شهریاریش در «سعادت و اقبال» را به روی ملت ایران گشود.^{۹۱}

اما در جهت دوم یعنی رستاخیز ملت هاتف فلسفه عمل است:

«ای جلال الدوله،

«اگر تو خود نیز از دیسپوت مفضوب، و از وطن مطرود، و از هم جنسان خود شاکی نشده بودی - من هیچوقت عیوب هم جنسان تو را به تو نمی نوشتم و تو را مکدر نمی کردم...»

«ای اهل ایران،

«اگر تو از نشئه آزادیت و حقوق انسانیت خبردار می بودی، به اینگونه عبودیت، و به اینگونه رذالت متحمل نمی گشتی؛ طالب علم شده، فراموشخانه ها گشادی، مجمعه بنا می نمودی، وسایل اتفاق را دریافت می کردی؛ تو در عدد و استطاعت به مراتب از دیسپوت زیادتری، برای تو فقط یکدلی و یکجهتی لازم است. اگر این حالت یعنی اتفاق به تو میسر می شد، برای خود فکری می کردی